

۴۰	مردودن رحمت	لایان کرد و نم وزه لایان
	در وجه شد ماه خورشید نشان	تالی صوره رخسار لایان
	بر سادگی از یک اهل پدید	بد کفایت ماکومد رسید
	زکی مال اسیرج بر لب احسنم	لمون حقیقت از جهان احسنم
	خوب باید سازم سزاوار راوی	ریبان آن آما کار راوی
	آن خواهند ازین روایت	آیدیم از آن سر راست
	بسیار حجت و قضا و بار	سند من سهند باز
	احسن و از حمند	همه سر بر محاسن گوید
	حایت بدی و طمان	از نور کم دانستی زین طمان
	بمان دورم و موار و طمان	کون خور کوف بر دینار و طمان
	نسر از آمد گوید	کسر از کج و سر و ممان نکست
	ز هفت بار کست	در وجه از خوردن ز بخاره کست
	ین درم خورد در کست	ز بار او دسوی کردن هفت
	و کلبه کجاد ز صد لوی کست	بود حوسین زکی و ساج کست
	دکترم وی سنا به سوی امرت	خون منبت از حی ماکومست
	نکند در دلم سیرت خور سوک	زن از حد با حق و مال راوی
	حتی ساه و زید کجایان	الایام از سوی ز نامی
	زن از سوی مردان ز فرستاد	مردان ز فرودند کست مباد
	در وجه آن رهت همه روح من	کفایت احسن

تصویر ۱۳ راست.

<p>کنون هستی از آزمون خشک بید گهر داشتم طمع سنگ آمدی پست آتش و باد پیش آب و چاه ازین پس در^۳ کاخ من نسپری که نیکی کند با کس^۴ ناسپاس رویت از برم گفت هردو روان^۵ نه بینیت^۶ جز تیرباران [و سنگ] ز یاقوت رخشان دو صد دانه^۸ [بیش] شد از شهر بیرون هم از پیش شاه همی^۷ رفت پیشش بکف پالهنگ پهلردود کردنش بشتافت نقت ابا [توشه و باره ره‌نورد خبر شد بنزد شه سرفراز برو مهر تو جستن از^{۱۱} بهر چیست همه داستان پیش شه کرد یاد ز زور [و] ز مردی و پیکار اوی ز کرده پشیمان و دل‌تنگ شد ز پشت کیان یا ز تخم گوان فرستاد کاریتش^{۱۵} از راه باز]</p>	<p>بتو داشتم عود هن^۱دی [آمدی] گمان نام بردمت ننگ آمدی ۴۳۵ برو کت شب تیره گم باد راه اگر مرغ پزان شوی گر^۲ پری ز هرکس پشیمانتر آنرا شناس نهادش کف اندر کف پهلوان اگر تان بود دیگر^۶ ایدر درنگ ۴۴۰ سپهد گشاد از دو [بازوی] خویش برافشاند بر آن دلا [رام^۹ ماه] نشاندش بر اسب و میان بست تنگ خبر یافت بازارگان [کو برفت پسش برد یک کیسه دینار زرد ۴۴۵ بدو داد و برگشت زی [خانه باز بخواندش بپرسید کان^{۱۰} مرد کیست زبان مرد بازارگان برگشاد ز راه و ز دزدان و وز^{۱۲} کار اوی رخ شه ز^{۱۳} انده پراژنگ شد ۴۵۰ بدل گفت باید^{۱۴} که هست این جوان سری با دوصد گرد گردن‌فراز</p>
--	--

۱۰. ۷۱/۸۱/۲۲۹: کین.
۱۱. ۷۱/۸۱/۲۲۹: بدو مهر جستن ترا.
۱۲. ۷۳/۸۱/۲۲۹: از.
۱۳. ۷۴/۸۱/۲۳۰ [۶۹ غلط]: شاه از. در متن چاپی
شماره ابیات را اشتباه زده‌اند و بیته که باید بیت ۷۴
باشد بیت ۶۹ محسوب شده است.
۱۴. ۷۵/۸۱/۲۳۰ [= ۷۰]: شاید؛ پس ازین بیت افزوده:
اگر او نبودی چنین نامدار/ ز لولو نکردی پیشم نثار.
۱۵. ۷۷/۸۱/۲۳۰ [= ۷۲]: کاریتش.

۱. ۶۰/۸۱/۲۲۹: زپس آتش و باد و در پیش.
۲. ۶۱/۸۱/۲۲۹: ور.
۳. ۶۱/۸۱/۲۲۹: پیی زین سپس.
۴. ۶۲/۸۱/۲۲۹: کسی.
۵. ۶۳/۸۱/۲۲۹: که تازید زود از برم هردوان.
۶. ۶۴/۸۱/۲۲۹: دیر.
۷. ۶۴/۸۱/۲۲۹: نبینید.
۸. ۶۵/۸۱/۲۲۹: پاره.
۹. ۶۶/۸۱/۲۲۹: تاج دلدار.

۲۲۳
سوزد اسم عوده سید کنون طبع از ارمون حشکند
کمان نام برد سید کمان کهر داسم طبع سید امیدی
بروکت سینه کم نام راه بست و باد و سراج و جاده
اکرمع بران سوی لریک از بر سید و کاج بر شکرک
و بر کس سیمانتر از اسنان کز نیک لیدن آلت ناسیاس
هاد کف اندر آفران رومک برم کف و در و راه
آریان بود در بند آری در کتک ز سید خست ساراه
سهمد اسناد از دو چوین و باقوت و حسان و در و در و در
رافسان و بران در کتک شد از سهر سیرون م از سست شاه
سازد بر و اس و منار و کس سلف بال کتک
حیرت و با و ارکان و رود کرد سیر و کتک
سسر و در کتک کتک و کتک و با و کتک بود در
دو داد و بر کتک و کتک و کتک و کتک و کتک
کچو اندر سهر سید کمان برد سست و و مهر و کتک از سهر کتک
زبان مرد مارا ارکان و کتک سهر استان سهر کتک دباد
ز راه و زرد زردان و زکار اوک ز زور ز مردی و سکار اوک
روح شه را بد و از کتک سید ز کتک سیمان و در کتک سید
بد کف مامد کتک این جوان و کتک با زخم کتک
سری ماد و صد و کتک و کتک و کتک و کتک و کتک

تصویر ۱۳ چپ. ۱

برآ ^۲ چشمه و آب [دیدند چند بران میل چوب ^۳ ین ^۳ زنی ساخته هرآنچ از هوا [مرغ از گونه‌گون فروریختی [هر دو پُرش بجای همه دشت ازان [مرغ بد گرد گرد زمانی بهم چش ^۴ م کردند گرم	۴۵۵
میانشان برآورده میلی بلند دو دست از فراز سر افراخته بر آن برنشستی فتادی نگون از آن پس نرفتی همی جز بیای فکندند بسیار و کشتند و خورد از آن پس گرفتند ره نرم ^۴ م	
بکوهی رسید ^۵ ند سر بر سپهر چو ماری ره ^۶ ش یکسر از پیچ و خم تو گفتی تنی ^۵ بد [مگر چرخ ماه بیابان ز صد ^۶ میل ره یکسره درآن ره ^۶ یکی ز ^۶ نگی پرستیز به چهره سیاه و بی ^۶ الا دراز تو گفتی تن و چه ^۶ ر آن دیو زشت سیاهی که چون [جنگ برگاشتی ز که دیده ^۶ بانش س ^۶ ر افراخته اگر مردم اندک [بدی گر بسی بران روی ^۷ ش ^۷ هری پرانبوه بود همه کس بد از [بیم فرمانبرش	۴۶۰ ۴۶۵
بر آن که دژی برتر از اوج مهر گرفته بدم کوه و کیوان بدم مر او را سر آن کوه و آن دژ کلاه گذر زیر آن دژ بد اندر دره که غول از نهییش گرفتی گریز بدیدار دیو و بدنان گراز خدای از دم و دود دوزخ سرشت بکف سنگ و پیل استخوان داشتی ز صد میل ره دیده برساخته ابی باژ نگذشتی از وی کسی بسی ده پیرامن کوه بود خورشها همی تاختندی برش	

۵. در دستنویس «تن» است.
۶. ۲۲/۸۲/۲۳۲: دژ.
۷. ۲۸/۸۲/۲۳۳: پس کوه.

۱. سوی دوم این عکس مربوط به صفحه ۲۳۲ چاپیست.
۲. ۱۲/۸۲/۲۳۲: بره.
۳. ۱۳/۸۲/۲۳۲: چوبی.
۴. فاصله در اصل هست.

در خسته و زده
دران ملاح
ملاح ارطغر
تورکچو
سهرذخاران
زبانی هم
تکون
چون با یک
توله
سازان
دران ملاح
سهرذخاران
اوله
آسمانی
زاده
آدم
دران روزی
ملاح

تصویر ۱۴ راست.

<p>۴۷۰ [بنوبت ز هر دژ کنیزی چو ماه [چو گرشاسپ نزدیکی دژ رسید [سبک جست زنگی ز آوای زنگ [همان سنگ و پیل استخوان درر بود [چنان نعره‌ای زد که گه شد نوان [دمان زنگی‌بی دید چون کوه قار [سپه کردی از چهره گیتی‌فروز [بی‌الا چو بررفته بر ابر ساج [دو چشمش چو دو گنبد قیرفام [سر بینش چون دو روزن بهم [دو لب کرده لرزان بخشم و ستیز [بسر برش موی گره بر گره [ز دیوست گفتیش رفتار و پی [سوی پهلوان چونکه غضبان ز چنگ [سر از سنگ او پهلوان درکشید [دگر ره برآمد پر از چین رخان [بخستش دو کتف و سپر کرد خرد [چنان زدش بر سر بزور دو دست [بخنجر سرش را ز تن برگرفت [پیاده بر آن که چو نخچیرگیر</p>	<p>۴۷۵ ۴۸۰ ۴۸۵</p>	<p>ببردند و کردی خورش هر د[و ماه^۱ ز که دیده‌بانش جرس برک[شید شده مست و طاسی پر از م[ی بچنگ دوید از پس پهلوان هم[چو دود نگه کرد ناگه ز پس پهلوان که ابلیس ازو خواست[ی زینهار شب آوردی از سایه[هنگام^۲ روز بدندان چو دو شا[نه بر هم ز عاج نشانه ز پیروزه[مینا دو جام گشاده ز دوزخ درو[دود و دم جهان آتش از زخم[دندان تیز چو بر قیر زنگار[خورده [زره] درازا و رنگ از[شب ماه دی رها کرد آن سی م[ی خاره‌سنگ ازو رفت و شد در[زمین ناپدید زدش بر سر آن شاخ[شاخ استخوان بگرز اندرآمد سپ[هدار گرد که با مغز و خون چشمش [از سر بجست سوی دیدبانش ره اندرگرفت]^۳ همی شد ز پس تا فگندش[بتیر</p>
--	----------------------------	---

۱. ۳۰/۸۲/۲۳۳: ببردی و کردی مر او را تباہ. احتمالاً
ضبط این مصراع در این نسخه مانند ضبط نسخه
مورخ ۸۰۰ کتابخانه انگلستان بوده است، زیرا این
نسخه با نسخه دیگر کتابخانه انگلستان بسیار
همخوانی دارد.

۲. ۳۶/۸۲/۲۳۳: مهمان.
۳. ۴۸/۸۲/۲۳۴: این نسخه یا این بیت را نداشته و یا این
بیت با بیت سپسین پس و پیش شده بوده است. اما
بسبب صدمه صفحات تشخیص این که کدام یک از این
دو وجه درست است مقدور نیست.

روماه
ششد
مخنک
مردود
پران
رومنهار
هکام روز
انه منم رعاج
میلاد چار
از روز
روزالسه
خورن بر
ماه درک
فی خاره سنه
میسر مایند
ساح الحوانه
هدار کرد
رسته
سیر

تصویر ۱۴ چپ. ۱

<p>۴۹۰</p> <p>مجوییت^۲ گفت از بن آیین جنگ دوم روز نزدیکی چشمه سار سپهد چو دید آسمان تیره فام درآمد بهنجار زی^۱ ره نورد دمان شد [سنان] بر همه کرد راست بدو پیش[رو گفت] ف[ر]مود شاه همی گ[وید] ار بازگردی [برم همه ک[شور] و گ[ن]ج و گاهم تراست نتابم دل^۴ از راه تو اندکی چنین داد پاسخ که شه را بگوی پس^۹ صید جسته شده تیزگام هرآن خشت کز کالبد شد بدر گهر داشتی ارج نشناختی بر چشم آنکش^{۱۲} دو دیده تباه ندانی همی زشت کردار خویش نه آگه بود مست بیهش ز کار بفرمان اگر بست باید میان بره شاه ایرانم اومید هست کرا پَر طاو[س باشد] باغ</p>	<p>۴۹۵</p> <p>۵۰۰</p> <p>۵۰۵</p>	<p>بخوشی بکوشیت^۳ ک[اید] ب[چنگ] رسیدند در^۴ پهلوان صد سوار^۵ بزد بر سر اسب جنگی لگام ز زین کوهه آویخت گرز نبرد خروشید کین گرد^۶ تازش چراست؟ که تابی عنان [تکا]ور ز راه ازین پس تو باشی سر لشکر برم بیشی از دید[ه] و د[ست] راست تن ما دو با[شد] دل و [جان] یکی که چ[ی]زی که هرگز نیابی [مجوی چه تاز[ی] همی خیره؟] زردست شام^{۱۱} بدان^{۱۱} [کالبد بازنا]ید دگر بنادانی [از کف بیند]اختی کجا روشن آید درفشنده ماه؟ بدانی چو پاداشت آید به پیش شود آگه آنکه که بد^{۱۳} هوشیار چرا باید آمد سوی رومیان چراغم چه باید چو خرشید هست؟ چگونه دهد^{۱۴} دل بدید[ا]ر [زاغ؟</p>
--	----------------------------------	---

۱۰. ۸۳/۸۱/۲۳۰: در دست دام؛ معنی مصراع اینست که:
اکنون که غروب و آفتاب زردی شده، دنبال صید از دام
جسته برای چه می روی؟
۱۱. ۸۴/۸۱/۲۳۰: بران.
۱۲. ۸۶/۸۱/۲۳۰: آنکس؛ این را بنظر من مرحوم یغمائی
بدلیل بی نقطه بودن «شین» بد خوانده و صورت درست
باید «آنکش» باشد.
۱۳. ۸۸/۸۱/۲۳۱: شد.
۱۴. ۹۱/۸۱/۲۳۱: نهی

۱. سوی دوم این عکس مربوط به صفحه ۲۳۰ چاپیست.
۲. ۷۳/۸۱/۲۳۰: مجویتید.
۳. ۷۳/۸۱/۲۳۰: بکوشید.
۴. ۷۴/۸۱/۲۳۰: زی.
۵. ۷۴/۸۱/۲۳۰: پهلوان سوار.
۶. ۷۶/۸۱/۲۳۰: ره.
۷. ۷۷/۸۱/۲۳۰: گرد و.
۸. ۸۱/۸۱/۲۳۰: سر.
۹. ۸۳/۸۱/۲۳۰: پی.

۴۵
 خوشکعب از این است حکم خوشی ملک و سیدک
 دوم روز در یکی خم سزار و صد در در سلوا صد سوار
 سه در خود سلاسمان تیره قام نزد بر سر است حکمی لکام
 در آمد سباز یکی ده نوزد زار کوی او تحت آرز نبرد
 دمان صد بر همه کرد در آمدت خرو سید لکن کرد در حرامت
 مدعی محمد شاه اتالی عماد در زراد
 می هم این نس لو با هم در حکم
 ملک روح و نام بر است هم نس از دنیا بر است
 تمام در او راه بر اندکی عباد ما جان یکی
 حسن داد ما صحی از رانکوی که خرم شوی
 صد حسد سیدت کام خرم در شک
 مدان حکم کالند سیدان بران در دل
 کرد استی ارج نساحی بنادانی در حق
 بر حرم کلبه و در تناه کما رو سز اند در سید ماه
 بدانی می است کرد در حوس در اجویا و سوزند ^{داشت} در پیش
 در آن بود سبب بر کار سوزد آنکه که مند به سزار
 نعدان آنکه سید منان حرماند آمد سوزی رومان
 در ماه او او بر است حرام در ما در حوس طست
 کرایه طام کساع حکور دصد در سید در ازاع

تصویر ۱۵ راست.

<p>شود زاشیان ساختن بی‌نیاز کجا گور و دشتست و آب و چراست^۱ ز پس باد رویم گر آیم ز پس^۲ ز گفتن درآیم^۳ به گرز و سنان همه خوار و نومید [گشته]ند باز زمانی برآس[ود و برداشت] راه همی راند [یک هفته بی خورد و خور]اب</p>	<p>بدست شهان [بر] چو خو کرد باز بهین جای هر جا که باشم مراست ۵۱۰ نه آیم ز پس نیز ازین گونه بس کنون گر نتابیت^۳ زی شه عنان سخن کس نیارست کردن دراز سپهبد شتابید [و ش]لد نزد^۵ ماه بسوی بیا[بان] مصر از شتاب ۵۱۵</p>
<p>ز تابیدن مهر پهناش بیش درو ماه هر شب شدی گم ز راه همه خار ریگ و همه ریگ مار گیاهش همه زهر و بادش سموم نه غول اندرو بوده فرزند یاب تهی چون کف زفت روز نیاز درازیس چون روزگار جهان درو هیچ جنبنده جز باد نه تو گفتی^۸ فرشیست گسترده باز ز دوزخش رنگ و ز دیوان نگار بیابان پهن [از پس] انداختند</p>	<p>بیابانی آم[دش ناگاه پیش] چه دشتی که [گر وی بدی چر]خ ماه همه دشت سنگ [و همه سنگ] خار^۶ هواش آتش [و اخگر تفت]ه بوم نه مرغ اندرو [دیده یک] قطره آب ۵۲۰ رهش سخت چون نیم جان در^۷ گداز درشتیش چون داغ در دل نهان ز رنجش بجز مرگ فریاد نه به پهنای گیتی نشیب و فراز ز شوره درو پود وز ریگ تار ۵۲۵ درآن راه ده روز^۹ چون تاختند</p>

۱. ۹۳/۸۱/۲۳۱: گیاست.

۲. ۹۴/۸۱/۲۳۱: نیایم ز پس باز ازین گفته بس/ ز پس باد رویم گر آیم ز پس. چون متن کم نقطه نوشته شده است، این بیت را به طرق گوناگون می‌توان خواند. آنچه بنده خوانده‌ام بدین معنیست که گرشاسپ بفرستادگان شاه میگوید: من باز نخواهم گشت، ازین گونه حرف‌ها بس کنید، زیرا اگر بازگردم کارم کاری بیهوده خواهد بود. من تعبیر «باد رفتن» را به معنی کار بیهوده گرفته‌ام،

والله اعلم.

۳. ۹۵/۸۱/۲۳۱: نتابید.
۴. ۹۵/۸۱/۲۳۱: گرایم.
۵. ۹۷/۸۱/۲۳۱: نزدیک.
۶. ۳/۸۲/۲۳۱: غار.
۷. ۶/۸۲/۲۳۱: رهی سخت چون چینود تن.
۸. ۹/۸۲/۲۳۲: گفتی که؛ این مصراع در نسخه وزن ندارد.
۹. ۱۱/۸۲/۲۳۲: این راه ده روزه.

۲۲۶

بدست مهر چو خورگد باز سود را سار ساخت بی نیاز
 همد جا که چو کباب هم بر است کمال او در دست قیامت و حر است
 تمام ز منبر او که ز لب رسد در روز کرامت ز لب
 کون که تباری که عدان ز لب در دایم بگذرد و مسان
 سخن است که در دراز هر جوار و نوبت دراز
 هم بدست مهر چو خورگد باز رسد در روز کرامت ز لب
 نسوی میا از مهر صراوشا می رانند راه

میایانی ام ب
 چه در سنو که جباه
 هر در سنو که خار
 مفرات الف کما عتق و مفر و نادر مفر
 نه مع اهل کس طره ان
 رطوبت خون هم خار در آواز زوی خون آفت زوی زینار
 داشتند خون را در در آمان دراز خون رو کار هم
 زو کس که مریک و نادر در و هج حیدر حرماد
 نه بسای کس که سعدت و راز زو کس که سعدت و راز
 رشوره در و بود و زینار زو کس که سعدت و راز
 دران راه در و خون تا حد میانان مهر

تصویر ۱۵ چپ. ۱

[نماید بدو هرچه زشت و نکوست]
 از [آن پس همی بود با کام و ناز]
 ش[ه روم را تاج آزادگان]
 که آ[ید یکی روز نیکی ببر]
 نک[وتر ز نیکی چه چیزست ویک]
 نش[این و ببند از ستایش کمر]
 کما[ن از خرد ساز و خنجر ز هوش]
 پ[س اسپت به هر سو که خواهی فگن]

بود آینه دوست را مرد دوست
 فرستاد ازین گونه پیغام باز
 شد از بهرش^۲ آن مرد بازارگان
 ۵۳۰ بگیتی تو جز^۳ دست نیکی مبر
 پشیمان نگردد کس از کار نیک
 بمیدان دانش بر اسب هنر
 وفا ترگ کن درع رادی بیوش
 برین سان سواری کن از خویشان

[بیامد بنزدیک آب زره]
 [بروم و بهند آنکه بد نامدار]
 [.....]
 ک[ه در کار ناسود روزی ز رنج]
 [میانش دژی سر بمه برکشید]
 [ز هر جوی و شهر آب در وی بتاخت]
 [وزان جوی و کاریزها برفگند]
 [که از شاه کابل تهی ماند گاه]
 [بگردید از آیین و از راه^۱ اوی]
 [باثرط فرستادی از گنج خویش]

۵۳۵ چو بگذشت ازین ماه سالی^۴ فره
 از^۵ اخترشناس و مهندس شمار
 بره هرکه از دانشی داشت بهر
 بیاورد بنهاد شهری^۶ زرنج
 ز گل باره گردش اندر کشید
 ۵۴۰ به پیرامن دز^۷ یکی کنده ساخت
 بسی رود برداشت از هیرمند
 درین کار بد پهلوان سپاه
 پسر شاد بنشست بر گاه^۸ اوی
 خراج پدرش آنک^۹ هر سال پیش

۶. ۲/۸۳/۲۳۶: این بیت در متن چاپی نیست.
 ۷. ۳/۸۳/۲۳۷: و بنهاد شهر.
 ۸. ۵/۸۳/۲۳۷: ز پیرامن دژ.
 ۹. ۸/۸۳/۲۳۷: جای.
 ۱۰. ۸/۸۳/۲۳۷: رای؛ با این که این مصراع در نسخه
 نیست، به اعتبار قافیه ضبط نسخه باید «راه» بوده باشد.
 ۱۱. ۹/۸۳/۲۳۷: آنکه.

۱. سوی دوم عکس مربوط به صفحه ۲۳۶ متن چاپیست.
 ۲. ۹۱/۸۲/۲۳۶: از آن پس شد.
 ۳. ۹۳/۸۲/۲۳۶: بگیتی بجز؛ متن چاپی پس ازین بیت
 افزوده: بسی جایها گفته اند این سخن/ که کن نیکوی و
 بجیحون فکن.
 ۴. ۱/۸۳/۲۳۶: کار ماهی.
 ۵. ۲/۸۳/۲۳۶: ز.

۵
پود ایند در دست راست در دست
و بسازد از کبریا نعام بار
سدا در هر آن سردنار ارکان
لایع لوح دست شایسته
سهم از کبریا در کار کمال
مندان دانش بر این همه
و فایز کرب دروغ را دیوی
در میان سواران کرب را
حیگر است از این ماه منالی
از اجتناب منان و بدست
بر صبر از در افشای است
باورد در هر ماه هر روز
و خست و کفایت از این کشت
در سواد کرب در این ساخت
بسی از کرب در این کشت
درین کار هر سال منماه
سواد منان در کله اوی
خارج کردن از این سال

تصویر ۱۶ راست.

<p>ز دل کین دیرینه دیدار^۱ کرد نپذیرفت و بد پاسخ آراست چند بسی گفت کین جنگ و کین را مکوش بیک روز دشمن توان کرد شست پس شیر رفته مینداز سنگ چو جان شد بود چیز ناید بکار نه^۲ از طمع به زین که باید بدست ز دینار در دست دیگر کسی بنا یافته درّ بدهد ز چنگ^۳ کلیجه میفگن که نرسی بماه^۴ سته شد ز گرز همه هند و روم چه داری تو با این سپه تاب او^۵؟ رسد زود دود^۶ از گریبان برون ز پیکار گرشاسپ مندیش هیچ بنزدیک آب زره با سپاه ز هر مرز^۷ مردم نوازد همی ز زاول برآورده باشیم گرد بدندش^۸ ز گردان دو صد بار سی ز پس با سپه رای^۹ پیکار کرد</p>	<p>۵۴۵ [دوساله بگنج اندر انبار کرد] [بسی دادش اثرط بهر نامه پند] [همیدونش دستور فرزانه هوش] [بصد سال یک دوست آید بدست] [چو بود آشتی نو میاغاز جنگ] ۵۵۰ [تن و جان بود چیز را مایه د]ار [تو این پادشاهی بیابی^۲ که هست] [پشیزی بدست تو بهتر بسی] [.....] [نگه کن که در پشت آبت و چاه] ۵۵۵ [ز گرشاسپ ترسد همی چرخ و بوم] [شهان را همه نیست پایاب او] [چو آتش کنی زیر دامن درون] [برآشت و گفتش تو لشکر پسیج] [دو سالست کو شد ز درگاه شاه] ۵۶۰ [بنوی یکی شهر سازد همی] [بما تا رسد گرد او در نبرد] [بدش ابن عم نام انبارسی] [فرستادش از پیش و سالار کرد]</p>
--	---

میفگن که ترسی براه؛ اگر «کلیجه» به معنی «چراغ» که
مرحوم یغمائی در قاموس لغات گرشاسپنامه آورده
است صحیح باشد.
۶. ۲۲/۸۳/۲۳۸: اوی/اوی.
۷. ۲۳/۸۳/۲۳۸: دود زود؛ متن چاپی پس ازین بیت
افزوده: مکن بد که تا بد نیایدت زود/مدر و مدوز و ترا
رشته سود.
۸. ۲۷/۸۳/۲۳۸: شهر.
۹. ۲۹/۸۳/۲۳۸: بدادش.
۱۰. ۳۰/۸۳/۲۳۸: ساز.

۱. ۱۰/۸۳/۲۳۷: دگر طمع کشورش بسیار.
۲. ۱۶/۸۳/۲۳۷: کذا در متن چاپی. اما صورت درست
لغت باید «بیابی» از مصدر «بایستن» باشد.
۳. ۱۶/۸۳/۲۳۷: به.
۴. ۱۹/۸۳/۲۳۷: متن چاپی به جای این بیت افزوده: شهان
از پی آن فرایند گنج/ که از تن بدو بازدارند رنج؛ پس
ازین بیت هم افزوده: تو گنج از پی رنج خواهی همی/
فزودن بزرگی بکاهی همی.
۵. ۱۸/۸۳/۲۳۷: این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده.
شاید صورت درست مصراع ثانی این باشد که: کلیجه

ز دلین درین دریدار کرد
بندید و بدیخ از او چند
سی کهن کهن خندان را
سکروز درین توان کرد
سیر بینه بیند از مشک
از حوکان چند تو چو ناید نگار
نه از طبع به و نیکانند بدست
از سال در این صحت بکس کسی
شایانند در تو هر چند و حکمت
کلیه بر فانی ز بی بر ماه
سینه ز لاله زو علی هند و روم
خرداری و با این سینه تا با او
رعد و رعد و در او کوسان و رعد
زنگار از ما منزلت هر چه
تو در سال زره نام است ماه
زهر سرد مردم و از دهنی
ز داو کهنه دره با چشم کرد
باز من آرد آن در حوضی
رساند رای سکار کرد

تصویر ۱۶ چپ.

<p>۵۶۵</p> <p>گزید از دلیران صد و^۱ چل هزار بشد تا سر مرز کابلستان خبر شد برء اثرط سرفراز برادرش را سرور^۳ هوشیار ورا کرد گرد^۴ سپه جنگجوی</p>	<p>۵۷۰</p> <p>بعنگ این دو سال[بار پیش از] دو شاه دو لشکر کشید^۶ [از دو سو پره باز] سواران بیکجا [برآمیختند] سر خنجر آتش شد [و گرد دود] بغزید کوس و بر[آمد نبرد] نوان گشت بوم و جهان شد[سیا]ه</p>
<p>۵۷۵</p> <p>رسیدند زی یکدگر با سپاه^۶ بیک^۸ دست جنگ دلیران دراز پیاده جدا در هم آویختند چه^۹ آتش کزو جوش خون خاست زود برخشید تیغ و خروشید گرد بلرزید مهر و بترسید ماه دلیران درو باده خواران بزم دم گاودم ناله آوای^{۱۰} نای پیاله بکف خنجر و نقل تیغ^{۱۲} چه مستی که هرگز نشد هوشیار ز گردان بسی کشته و خسته شد بانبارسی ناگهان بازخورد بز[خمی ز تن ماند تنها سرش</p>	<p>۵۸۰</p> <p>یکی بزم‌گه بود گفتی نه رزم عو کوس‌شان بانگ بر[بط سر]ای روان خون می و نعره‌شان بانگ [..]غ" بهر گوشهء مستی افکنده خوار چو یکرویه پیکار پیوسته شد رمان نوشیار از میان نبرد برآورد زهراب گون خنجر[ارش</p>

۱. ۲/۸۳/۲۳۸: زدند.
 ۲. ۲/۸۳/۲۳۸: بید.
 ۳. ۴/۸۴/۲۳۹: چو.
 ۴. ۸/۸۴/۲۳۸: و آوای.
 ۵. ۹/۸۴/۲۳۹: زیر.
 ۶. ۹/۸۴/۲۳۹: سر خنجر و نقل تیر.

۱. ۳۱/۸۳/۲۳۸: دوره.
 ۲. ۳۲/۸۳/۲۳۸: زابلستان.
 ۳. ۳۴/۸۳/۲۳۸: سروری.
 ۴. ۳۵/۸۳/۲۳۸: پیش.
 ۵. ۳۵/۸۳/۲۳۸: فرود.
 ۶. ۱/۸۴/۲۳۸: کینه خواه.

۵۵
۲۲۲
۴۹۹

صد شصت و یک از در کارزار	کوند از در لیران صد و چهل و نه
یکصد و پنجاه و نه شاه زاد و نستان	صد و نمانه روز کابلستان
سیصد و هشتاد و یک و صد و نمانه	خمس و در اوطاق مشرف از
نسیصد و هشتاد و یک نام او نور بسیار	برادرش را مبرور مونسیدار
در سهصد و او ز نور و اندوکی	و رالرد کرد همه جنگجوی
نسیصد و هشتاد و یک ملکه در ناصیه	نسیصد و هشتاد و یک در درگاه
سیصد و هشتاد و یک دران درواز	دوستان کرد
مان خداداریم او بختند	سواران سلطه
در اسکر و خورشید خاست زرد	سجده است
در سیصد و هشتاد و یک و خرد شد کرد	بغیر کوبت بود
نسیصد و هشتاد و یک دران در میان خواران	روان کسری و چهارمیل
دم کاو دم ناله اوای مای	تکی دم که رود لفق در زم
نسیصد و هشتاد و یک و کوه و کوه و کوه	عزیز میان مایک و
خردی مکر و مسد موشنار	روان خردی و نسیصد و هشتاد و یک
در دران مای کس و حسد صد	نسیصد و هشتاد و یک خوار
نسیصد و هشتاد و یک مای کسان مار جورد	خوبدل ز و نه مکار و مونسیدار
نسیصد و هشتاد و یک نسیصد و هشتاد و یک	روان نسیصد و هشتاد و یک نسیصد و هشتاد و یک
نسیصد و هشتاد و یک نسیصد و هشتاد و یک	بر او در آمد آگون حجه

تصویر ۱۷ راست.

<p>عنان یکسر از رزم برتافتند برفتند و دشمن گریزان ز پیش چو خرشید شد زرد گشتند باز همه دشت و که کشته و خسته دید که شب گشت و هنگام کوشش نبود بر و رخ بخون دو دیده بشست مرا[ن کشته را] تن باتش بسوخت [بسی کس باتش فکن]دند تن [همه شب بدند بر] سرش^۵ مویه‌گر [همان شب پیامد س]پاهی گران</p>	<p>سپه چون سپه بد^۱ نگون یافتند سپس خیل زاول سه فرسنگ بیش فگندند ازایشان بسی رزم‌ساز هم آنکه شه کابل اندرسید ۵۸۵ زدش زآتش خشم^۲ بر مغز دود تن کشته انبارسی بازجست تلی^۳ عود با زعفران برفروخت هم از بهر آن کشته در انجمن سپه هرکجا کشته^۴ بد دگر ۵۹۰ بیاری برء نوشیار از سران</p>
<p>[ازو زاغ ش]ب شد گریزنده باز برابر دو صف برکشیدند تنگ گریزنده ش[د ماه و گم گشت مهر ز هر سو سرافشان بد و ترگ ریز بدریا ز تیغ آب آتش گرفت همه کوه در بانگ سرپاس بود یکی را نگون و یکی را ستان وزآن خستگان خاسته ناله زار</p>	<p>چو باز سپیده بشد^۶ پَرّ باز شه کابل آورد لشکر بجنگ بیبوست رزمی گران کز سپهر برآمد ده و گیر و دار^۷ و گریز ۵۹۵ جهان جوش گردان سرکش گرفت همه دشت باران^۸ الماس بود فگنده سرء نیزه^۹ جان‌ستان زبس خون خسته زمین لاله‌زار</p>

۵. ۲۲/۸۴/۲۳۹: از برش.

۶. ۱/۸۵/۲۴۰: بزد.

۷. ۴/۸۵/۲۴۰: دار و گیر.

۸. ۶/۸۵/۲۴۰: تابان ز.

۱. چنان که مشاهده می‌کنید کلمه «سپهد» را در اصل

جدا و بصورت «سپه بد» نوشته

۲. ۱۸/۸۴/۲۳۹: درد.

۳. ۲۰/۸۴/۲۳۹: یکی.

۴. ۲۲/۸۴/۲۳۹: کشته‌شان.

۲۶۱
۲۲۳

سخون سید بکون ناسند عیان ناسر ازوم برتافتند
سجده اوله و سیدک بر نند در سیر از بران و سس
نلسند از انسان سیر ساز جو خوسر سید در دلسند باز
علم آلمسه کما بالیدر رسد هر خوسر آلمسه و خوسر دید
در سیر از سیر بر خود رود اسیر و هکام کو سیر شود
سیر از سیر بالاحسنت روح خون در دین سست
تلی خود باو غم از دین خود سیر بالاس سست
م از بیان کسیر در سخن زند قس
سیر از کسیر و ندرک سیر و کسیر
نیاری در سیر از سیران نیای کران

خوبار سید سید و تراز سید کر سیک باز
سیر کما بالیدر سیر کسیر سیر در دین سیر کسیر
سیر در دین کران کسیر سیر و کسیر و کسیر
نمایدن و کسیر در دین سیر و کسیر و کسیر
همان جو کران سیر کسیر سیر و کسیر و کسیر
سیر در دین الماس بود سیر و کسیر و کسیر
کسیر سیر سیر کسیر سیر و کسیر و کسیر
سیر خون کسیر کسیر سیر و کسیر و کسیر

تصویر ۱۷ چپ.

<p>چو زآب بقم رسته بر کوه کشت بکشتند چندان ز یکدیگران سته گشت و نفرید بر خشم خویش شکست اندرآمد بزاول گروه درآمد بقرید چون تند شیر بکوشیت^۳ همپشت با گرز و تیغ گریزان شدند از شما چند بار بنیزه فگند از یلان چند گرد ز هر سو بزخمش گرفتند راه فگندند بی‌جانم بر خاک پست ستد کینه زان جنگجویان بجای پدر را بیست از برء زین برفت^۷ فگندند و رفتند^۸ راه گریغ گرفتند بسیار و کشتند و بست^۹ درو فرش سیمین بگسترد ماه بزد با سپه خیمه بر کوه و دشت رسیدند پر خاک و پر خون و گرد بماند از هس و رای مغزش تهی بدل درش با زهر شد نوش یار</p>	<p>تن پیل پر خون و پر تیر و خشت بتیغ و سنان و بگرز گران که شد مرگ از آن خوار بر چشم خویش دل جنگیان شد ز کوشش ستوه ز پیش سپه نوشیار دلیر ازین^۱ غرچگان چیست این^۲ گریغ؟ همان [شکرست این] که در کارزار سپه را [بیکبار پس باز] برد بیفگ[.....]^۴ سپاه بینداختندش به شمشیر دست پسرش از دلیری بیف[شارد]^۵ پای نخست از سران پنج [بفگ]ند و هفت^۶ دلیران زاول همه ترگ و تیغ ازایشان همه د[شت سر] بود و دست چو شب خیمه زد از پرند سپاه شه کابل آنجا که پیروز گشت گریزنده‌گان^{۱۰} نزد اثرط بدرد بداندش از هرچه رفت^{۱۱} آگهی ز درد سپه وز غم نوشیار</p>
--	--

۱. ۲۰/۸۵/۲۴۱: ورفت.
۲. ۲۱/۸۵/۲۴۱: جستند.
۳. ۲۲/۸۵/۲۴۱: خست.
۴. ۲۵/۸۵/۲۴۱: گریزندگان.
۵. ۲۶/۸۵/۲۴۱: بد.

۱. ۱۴/۸۵/۲۴۰: کزین.
۲. ۱۴/۸۵/۲۴۰: چندین؛ مصراع در نسخه وزن ندارد.
۳. ۱۴/۸۵/۲۴۰: بکوشید.
۴. ۱۷/۸۵/۲۴۱: تنوره زد از گردش اندر.
۵. ۱۹/۸۵/۲۴۱: بیفشرد.
۶. ۲۰/۸۵/۲۴۱: بفگند تفت.

تصویر ۱۸ راست.

نبشت و بگفت^۲ آن کجا رفته بود
ز نادادن باژ و کین خواستن
مزن د[م] جز آورده در اسب پای
که از خوان رسد^۳ سوی دهان
برفتم سپه رزم را ساخته

یکی بادی ک[وه کوهان] هیون
ستوهی[کشی کم خور و خو]ش^۴ خرام
سبک پای^۵ [و آسان دو و یلوز] پوی
جهنده[هان و گریزنده]س
چو خاک [از درنگ و چو] آتش ز تاب^۶
بره دیدبان[چشم و] جاسوس گوش
خمیرش پی و خاره زو چون خمیر
پیش با قضا[گفت از] راه برد^{۱۰}
گه اندر هوا جفت پرندهگان^{۱۱}
بکندی و در^{۱۳} ژرف دریا زدی
نمودی بگوش از دوصد میل^{۱۵} راه
سبکتر ز دیدار بگداشته
خوی[ش] قظ[ره]اران و کف برف تیز^{۱۶}

یکی نامه نزدیک گرشاست^۱ زود
۶۲۰ ز کابل شه و لشکر آ[را]ستن
دگر گفت چون نامه خواندی بجای
بزودی چنان رس بمن ناگهان
که من چون شد این نامه پرداخته

فرستاده بر جدری آمد برون
۶۲۵ شکیب آوری رهبری تیزگام
کم آسای و دمساز و هنجارجوی
شتابنده از پیش و رهبر ز پس
چو موج از نهیب و چو آتش ز تاب
بکردار^۸ برنادل و تیزهوش
۶۳۰ کمان وار گردنش و رفتن^۹ چو تیر
بران سان همی شد که هزمان ز گرد
گهی در زمین یار درندهگان
اگر سینه بر طور سینا^{۱۱} زدی
بشب مورچی^{۱۴} بر پلاس سیاه
۶۳۵ بیای آن کجا دیده بگماشته
تش ابر بد برق دندان تیز

۸. ۱۲/۸۶/۲۴۲: خیردار و.
۹. ۱۴/۸۶/۲۴۲: جستن؛ در متن چاپی این بیت با بیت
سپسین پس و پیش شده است.
۱۰. ۱۳/۸۶/۲۴۲: گرد.
۱۱. ۱۵/۸۶/۲۴۲: درندگان/ پرندهگان.
۱۲. ۱۶/۸۶/۲۴۲: کوه خارا.
۱۳. ۱۶/۸۶/۲۴۲: بر.
۱۴. ۱۷/۸۶/۲۴۲: پی مورچه.
۱۵. ۱۷/۸۶/۲۴۲: بدیدی شب تیره صد میل.
۱۶. ۱۹/۸۶/۲۴۲: ریز؛ در نسخه قافیه مکرر شده است.

۱. ۱/۸۶/۲۴۱: گرشاسب؛ در نسخه بوضوح «گرشاسب»
را «گرشاست» نوشته است.
۲. ۱/۸۶/۲۴۱: نمود.
۳. ۴/۸۶/۲۴۱: رسد دست؛ مصراع در نسخه وزن ندارد.
۴. ۸/۸۶/۲۴۲: پر؛ در متن چاپی این بیت با بیت سپسین
پس و پیش شده است.
۵. ۷/۸۶/۲۴۲: < ی >.
۶. ۷/۸۶/۲۴۲: تیز.
۷. ۱۰/۸۶/۲۴۲: باد از شتاب؛ نسخه قافیه را اشتباهاً
مکرر کرده است. متن چاپی پس ازین بیت افزوده:
برای از خرد تیزدیدارتر/ بیای از گمان تندرفتارتر.

۳۶۶

۱۱۶

کتی نامه در دل رساست زود بست کتف ان کجا رفت بود
 کجا نامت و کس کواست ز یاد او ن بار و کجی است
 کجا کجی نام خوارگی کجای موند حرا و ن در ارمای
 بودی خشان زمین با کفان که از خون رسد سوی حسان
 کس چون سیدان نام در داحنه در هم سدر زیم را ساحت

درستان بر خوری اید برون کتی نامی کجا
 سید او کی از وی تنه کام ستوهی
 کم آساید سنا و هجاری کس کجا
 ستانند از سرش بر دوش احمد ل
 خوج از بند حوازی نام حو کمال
 نگرد از برادر و تیره نوی زده در
 کمان و آر در و ز جوی سر خمین
 بران سان می سدا کجا در کرد سنا و ص
 کتی در و سنا بر در دکان که اندر صو حفر بر نکان
 که سوزد بر طو رسما زدی نکند کجا و روز و ریازی
 کس در کجی بر دکان سیاه نمودی کجا و ارد و صید سنا راه
 سالی ان کجا دیک ناما شقی سبند زده از صو حاسق
 کس از بر روی در دکان سنا خور قبا ازان و کله رویت

تصویر ۱۸ چپ.

<p>بجای نشانه^۲ نشانهای [پای] سبک همچو آوا بگوش از دهان]^۳ دو لب کرده لرزنده در بانگ و [جوش] پیش بد گزارنده^۴ کوه و غار نجست از شدن تا بشهر زرنگ بسی یافته دانش از هر دری که خیزد یکی شورش از ناگهان^۵ بیاید بر اثرط شود^۶ کار تنگ ز پیوسته گانت کم آید کسی کنی رزم^۹ زاختر شوی کام[کار] همه کامت از بخت داده شود^{۱۰} چو هفته سرآید درست ایدر[ست] برو تند شد پهلوان سپاه ندیدی دروغ از تو گفتن که [جست]؟ نگوید دروغ آنک^{۱۲} دارد خ[رد] ازو راست باور ندارد [کسی] بسد^{۱۴} راست نیکو نگرده ز [بن] از آن به که گردد^{۱۵} دروغ[آزمای] بدارنده دارای^{۱۶} بی یار و [جفت]</p>	<p>چو تیر از کمان بدش گشتن^۱ ز جای ز منزل بمنزل همی شد جهان چو زنگی که بازی کند در خروش چو انگشت کاسان گذارد^۲ شمار ۶۴۰ بیک چشم زخم آ[زمو]ان را درنگ [سپهدار را بود کند]اگری بدو [گفته بد راز اخ]تر نهران درین مه بکابل^۷ سپاهی بچنگ ۶۴۵ ز زاول گره کشته گردد بسی ترا رفت باید سرانجام کار بدست تو کابل گشاده شود فرستاده اینک براه اندرست بشد^{۱۱} هفته و کس نیامد ز راه ۶۵۰ دژم گفت چون بخش اختر درست دروغ آب روی از بنه بسترد ز گرد دروغ آنک^{۱۳} گردد بسی هر آهو که خیزد ز کژ یک سخن زبانی که [باشد بر]یده ز جای ۶۵۵ ستاره[شمر شد] دژم روی و گفت</p>
--	--

۹. ۲۹/۸۶/۲۴۳: رزم و.
۱۰. ۲۹/۸۶/۲۴۳: این بیت در متن چاپی نیست.
۱۱. ۳۱/۸۶/۲۴۳: بید.
۱۲. ۳۳/۸۶/۲۴۳: آنکه.
۱۳. ۳۴/۸۶/۲۴۳: بگرد دروغ آنکه.
۱۴. ۳۵/۸۶/۲۴۳: بصد.
۱۵. ۳۶/۸۶/۲۴۳: باشد.
۱۶. ۳۷/۸۶/۲۴۳: دادار.

۱. ۲۰/۸۶/۲۴۲: جستن.
۲. ۲۰/۸۶/۲۴۲: بسان ستاره.
۳. ۲۱/۸۶/۲۴۲: دمان و دوان و جهان چون جهان.
۴. ۲۳/۸۶/۲۴۲: شمارد.
۵. ۲۳/۸۶/۲۴۲: شمارنده.
۶. ۲۶/۸۶/۲۴۳: اندر جهان.
۷. ۲۷/۸۶/۲۴۳: ز کابل؛ این را در نسخه یکایک هم
می شود خواند.
۸. ۲۷/۸۶/۲۴۳: کند.

۵۷

چو تیر از لمان بدست گشت زحای	بجای لسانه لسانهای
رو بر لب بوسه می سپرد جهان	سنگ سحر او انکو را از دست
چو زبانی باری کرد در حوض	دو آرزو کرد زین دو عالم
چو آنکس باستان کرد از دست	بسیار کرد از نده کوه و خا
بیک جسم رجز این را در زند	بجای رسیدن مانسهر روی
سهمه لاله	تسبیح نامه در دست روی
مرد	که چو در بلی سوزان ز آنها
در بر یک نامک می نامی کند	سایید بر او طر سوز کار سکه
در او آینه کسسه کرد در سی	ز سوسنه کانت کم اند کسی
ترا او می اند سراجام کار	کفی زدم را خند صری کانت
بدست یو کانا کسان سوز	عمر کانت از تحت دان
و رستان انک راه اهورست	چو صفه سوز اند در سوز
سند صفه و کس نامد ز راه	برو تندی سوز بملوان
دزم کف چون در اجسرت دست	تندی در روح از زلف
دروغ از روی آرنه بستند	نگو بدروغ انک از در
ز کرد دروغ انک در سی	از و را سوز در سوز
مرا سوز که چو در زلف نگرین	سوز را سوز نگر در زلف
زبانی که کرد	بید زحای
ستاره	ازم روی کف

تصویر ۱۹ راست.

بدین هفت رخشنده و هفت تار
 جز آنکه که گفت من آید بجای
 بر آتش نهم دفترم هرچه هست
 همی بد بره دیده بگماشته
 دوان پرده‌دار اندرآمد ز در
 رسیدست و دارد ز اثرط پیام
 بپرسید و [دید آنچه در نامه] بود
 ز بهرش سبک خلعت و باره خواست
 ازین خویرت دانشی نیست گفت
 دو صد گرد کرد از دلیران گزین
 که باد بزبان^۲ گردش اندر نیافت
 زبر نیستان دید^۳ و گنداب‌گیر^۴
 شده گردشان گرد گردون بر^۵ ابر
 که تنها مرا رزم شیرست رای
 یکی را کنم شاه کابل بفال
 سه شیر شکاری شدند آشکار
 بنعره دل سنگ کردند چاک
 سپهد سبک راند از کینه^۷ بور
 ز ترکش برآخت [زنبور] مرگ

[بدین] چهره‌انگیز گوهر چهار
 [که ننا] شینم امروز پیشت ز پای
 [وگر] نه نیارم بدین کار دست
 [بگفت] و سطرلاب برداشته
 ۶۶۰ [چو] از بیم شب زرد شد چهر خور
 [که] با[یرون]^۱ فرستاده تیزگام
 [سپه]دار خواندش بره خویش زود
 [همان] بود کاختر شمر گفت راست
 [شد] از دانشش خیره اندر نهفت
 ۶۶۵ [باسپ] نبردی برافگند زین
 [شب] و [روز] پوینده زان سان شتافت
 [چنین] تا بکوهی که بد جای شیر
 [چو] تدر همه بیشه بانگ هزبر
 [بگردا]نش باشیت^۱ گفتا بجای
 ۶۷۰ [شوم] زاین هزبران آگنده‌پال
 [هم] از پیشش اندر کمین شکار
 [بگردون] همی برفشانندند خاک
 [یکی پیش] را بود با خشم و شور
 [برآورد] بر زه خم شاخ کرگ

۵. ۵۰/۸۶/۲۴۴: چو.
 ۶. ۵۱/۸۶/۲۴۴: باشید.
 ۷. ۵۵/۸۶/۲۴۴: پای برزد به.

۱. ۴۳/۸۶/۲۴۳: بر در.
 ۲. ۴۸/۸۶/۲۴۴: وزان.
 ۳. ۴۹/۸۶/۲۴۴: بود.
 ۴. ۴۹/۸۶/۲۴۴: زیر.

چهره آبله گوید چهار
سینم امروزینست زبای
بیهوشم بدین کار دست
در مظهر کار برداشتم
از بیم سرور صد خور
همی بدیده دیده تلماسته
بیرون وستان برتر کام
دوران برده اراد را در دور
بدرار خواند و بر خوش بود
نورد کا حدیث گوید امت
در اسب حیره اید دست
بفردی را فکد زین
در لونه زان میان
تا بوقی که بجای میسر
در صومعه بماند میزند
فرو تاسیب که بجای
بسیار در آن آینه بال
حسرت اندر کس سکار
این همی فرو نهادند حال
بوق بود تا حسم و شود
دوره ام صاحب کرد
دوین بلفح حشتم و صفت تار
حرانکه که گفت اید بجای
را این هم دقتم حشر مست
همی بدیده دیده تلماسته
دوران برده اراد را در دور
بدرار خواند و بر خوش بود
نورد کا حدیث گوید امت
در اسب حیره اید دست
بفردی را فکد زین
در لونه زان میان
تا بوقی که بجای میسر
در صومعه بماند میزند
فرو تاسیب که بجای
بسیار در آن آینه بال
حسرت اندر کس سکار
این همی فرو نهادند حال
بوق بود تا حسم و شود
دوره ام صاحب کرد
دوین بلفح حشتم و صفت تار